

* غزل درین ۲ [خاقانی، انوشیروان، عطربین] سه نقش بسیر عمده ال در زنده کردن در دیوان

دارن به غزل بعد از قول ^{که کسی خام در هیئت} سه جایی این جاست که بهترین قصه بد هم همینها گفتند.
 مثلاً خاقانی که آن را به اوج رساند ^{خاقانی} ^{انوشیروان}
 برگزیده متون نظم و نثر فارسی ^{سنایی}
 (دو ترکیب مشترک بین غزل و مثنوی)

خواستیم گفت و همه پیغامبران بگفته اند، او بگفت که از آنچه هستید یک گام فراتر آید. کلمه ای نگفت و از تخت فرود آمد و برین ختم کرد مجلس را.

غزل { سه غزلی (۱۸، ۷) سه شعر - حافظ - مولی
 ۹ - تازی [مثل جامی]
 سه هنر و امثال (۱۰، ۱۱) سه هاشم - کلام و بیدل

خاقانی شروانی

من چه دانستم که عشق این رنگ داشت؟
 دسته گل بود کز دورم نمود
 عافیت را خانه همچون سیم رفت
 صبر بیرون تاخت در میدان دل
 و آنکه نام عشق او بر من نشست
 از جفا تا او چهار انگشت بود
 دل بماند از کاروان وصل او
 ناله خاقانی از گردون گذشت

سعدی ۵ درم از زین ریشان تو زنده دل است

عشق تو فضای آسمانی است
 در سایه زلف تو، دل من
 بر نبود دلم کند زلفت
 پیداست، چو آفتاب، کآن دل
 عشق تو به جان خریدم، ار چه
 هر چند بر آستان کویست
 دلجویی کن؛ که نیکوان را
 خاقانی را، به دولت تو

کز جهان با جان من آهنگ داشت
 چون بدیدم، آتش اندر چنگ داشت
 ز آنکه دست عقل زیر سنگ داشت
 در سر آمد؛ ز آنکه میدان تنگ داشت
 چون به دام افتادم، از من تنگ داشت
 از وفا تا عهد صد فرسنگ داشت
 ز آنکه منزل دور و مرکب لنگ داشت
 کارغنون عشق تیز آهنگ داشت
 تا نگوییم که اسیران گندم تو گلهند

معاصر غزل

وصل تو بقای جاودانی است
 همسایه نور آسمانی است
 حقاً که مرا، بدو، گمانی است
 در ظلمت زلف تو نهانی است
 آتش همه جای رایگانی است
 گردون به محل پاسبانی است
 دلجویی رسم باستانی است
 کار سخنان هزارگانی است

یا به تو دسترسی داشتمی
 همدم خویش کسی داشتمی
 نفسی، هم نفسی داشتمی
 کافر مگر هوس داشتمی
 باک هر خر مگسی داشتمی
 گر از این دست، بسی داشتمی

کاشکی جز تو کسی داشتمی
 یا در این غم که مرا هر دم هست
 کی غم بودی اگر در غم تو
 گر لبست آن منستی ز جهان
 خوان عیسی بر من وانگه من
 سر و زر ریختمی در پایست

ادبیات

ادبیات فارسی

استاد سعید رحیمی

عناصر گانہ شعر:

۱- موسیقیت [آہنگ] شامل وزن - قافیہ - طبع اراک - ردیف - قافیہ درونی -

* مثالو: ہر خطی شریفیت و ہر شری این طور نیست کہ شعر باشد

آریب شعر: من تلامذہ ہوسم و میں چہ انداز، از عالم شغری بہرہ برد، این تعریف بہتری است

کہ وزن نیز یک شعر است. احوال محبتہ بود کہ درین نکتہ اند شراست اما شاملوی بودید ہمہ نکتہ درین *

۱- درجہ اول درجہ اول مکتبہ جا ناشر گذار است. ۱- حواستہ عا، مطالبت مردم ۲- ناشر لکھی اراکوزیل و ترمین بجا

۲- آرزوی با مدونہ نمودند صفت است

۲- عنصر خیال و تصویر: ۱- تصویر تصویر سازی - [بر چہ رو بہ پنجه تہ شدہ در صفا تہی]

چونہ این عنصری بر اندہ شعر مزینہ زندہ؟ خیال اراک حل تصویر جا تودر توارستہ باشد مارا لہجہ کند

تصاویر [ترانہ تصاویر] - بییل دھلی [تصاویر] خیال این طور است ۱- تصاویر طہ ادب لکھی

طاووس بین دراع خورد و اندہ از طو

کلمہ اسے
تاج اسے
طاووس بریزہ جا صفا بر افلند
ارزہ جا
لہ پاک زندہ

خیال تروا صلی کہند ترا جا میں پدیدہ جا علم بدایں کند روا جطرت عوانہ [زینا ترسین : حسن تحلیل]